سبک یادگیری

زن‌ها توی مسجد کنار هم نشسته‌اند. دختری جوان در نقش آموزشیار مقابل آنها نشسته و روی تخته چوبی سبزرنگ الفبا یاد می‌دهد. کار دشواری است یاد دادن به آدم‌هایی که از تو بزرگ‌ترند و محترم. یک عمر با تفکر خودشان زندگی کرده‌اند و حالا یکی می‌خواهد رنگ سفید بپاشد روی باورهایشان و آنها را در سرازیری عمر یاری کند تا بعد از آن نقش مهم‌تری ایفا کنند

انقلاب اسلامی و ترویج سواد و آگاهی در سایه نهضت سوادآموزی

ایران را مدرسه کنیم

مرضیه بامیری

امام خمینی(ره) طاقت نداشت ضعف و زبونی مردمش را ببینند. نمی‌توانست جفایی که به واسطه بی‌سوادی به مردم می‌شد تحمل کند. فکر کرد شاید مردم شرایط درس خواندن ندارند اما این وظیفه دولت و حکومت است که مردمان کشورش را مسلح به علم و ایمان کند. این بود که در دی ماه سال ۵۸ و درست در آستانه یک‌سالگی جشن انقلاب اسلامی سازمان نهضت سوادآموزی را پایه‌گذاری کرد و این نهاد با شعار «ایران را مدرسه کنیم» تاکنون منشأ خدماتی ارزنده بوده و تأثیرات مثبت بسیاری بر سبک زندگی مردم ایران گذاشته است.

روایت اول: حالا باید همه علم بیاموزند

کودک خسته از مدرسه می‌آید. لباس و کیفش را گوشه‌ای پرت می‌کند و با فریاد اعلام گرسنگی می‌کند. مادر او را با مهربانی در آغوش می‌گیرد. سپس او را دعوت می‌کند بعد از شستن دست‌ها سر سفره ناهار بنشیند. حالا نوبت نوشتن مشق‌هاست. درس‌ها سخت شده است و کودک باید املا بنویسد. باید یکی برایش سؤال ریاضی بنویسد. اما که؟ مادر که سواد ندارد. تا چشم باز کرده شوهرش داده‌اند و مشغول آب و جارو و شوهرداری شده است. حالا کودک‌کش از وجود او شرمگین است. درشتی می‌کند که چرا مثل مادرهای دیگر با من درس کار نمی‌کنی؟ معلممان فهمیده همه املاها را خودم از روی کتاب می‌نویسم. چشم‌های مادر پر از بغض می‌شود. کودکش حق دارد. مادری که فقط به شکم سیر کردن و رخت شستن نیست. باید بتواند نیازهای بچه‌اش را برطرف کند. باید بتواند پیگیر نمره و پیشرفت‌های درسی‌اش باشد. نمی‌شود که مدام سرافکنده باشد! با خود می‌اندیشد که برای دانستن دیر نیست. باید کفش آهنی بپوشد، در مقابل سختی‌ها بایستد و پابه‌پای بچه‌اش علم بیاموزد.

روایت دوم: دیگر آگاهانه انتخاب می‌کنیم

زن‌ها توی مسجد کنار هم نشسته‌اند. دختری جوان در نقش آموزشیار مقابل آنها نشسته و روی تخته چوبی سبزرنگ الفبا یاد می‌دهد. کار دشواری است یاد دادن به آدم‌هایی که از تو بزرگ‌ترند و محترم. یک عمر با تفکر خودشان زندگی کرده‌اند و حالا یکی می‌خواهد رنگ سفید بپاشد روی باورهایشان و آنها را در سرازیری عمر یاری کند تا بعد از آن نقش مهم‌تری ایفا کنند. زن اگر باسواد باشد، می‌تواند نسل مؤثرتری بیافریند. می‌تواند توسری‌خور نباشد و توی اتفاقات مهم کشورش سهیم باشد. زن باسواد می‌تواند با غرور سرش را بالا بگیرد و خودش رأی مهمش را توی صندوق آرا بیندازد. می‌تواند خودش کتاب بخواند و اشکال املای بچه‌اش را بگیرد. می‌تواند قبل از امضای هر برگه‌ای آن را بخواند و با آگاهی انتخاب کند. دختر مقابل تخته ایستاده و حروف الفبا را هجی می‌کند. می‌خواهد به زن‌هایی که میل دانایی دارند یاد بدهد چگونه مشکلات را حل کنند و چگونه به خود احترام بگذارند. آنها عمری به بچه‌هایشان آب و نان دادند ولی حالا درس بابا آب داد را از اول هجی می‌کنند.

روایت سوم: بچه‌های روستا همه درس می‌خوانند

تخته سیاهشان روی یک تکه سنگ است. معلم از فرسنگ‌ها فاصله به ده می‌آید تا بچه‌های مشتاق به درس خواندن را دور هم جمع کند. آنها توی سن قانونی خودشان مدرسه نرفته‌اند. حالا باید توی نهضت سوادآموزی درس بخوانند تا پایه‌های عقب‌افتاده را جبران کنند. درس خواندن برایشان مهم است. یکی از چوپانی گوسفندها سر کلاس آمده، آن یکی شیرها را دوشیده و به‌زحمت توانسته وقت برای کلاس پیدا کند. آن یکی باید... اینجا درس خواندن برای بچه‌های ده مهم و عین یک رؤیای بزرگ است، برای رسیدن به آرزوهای بزرگشان. اینجا سواد خیلی مهم است و یک ارزش والا محسوب می‌شود و صد البته که با دشواری حاصل می‌شود.

صدور فرمان مبارزه با بی‌سوادی از سوی حضرت امام(ره)

پیش از انقلاب توجه زیادی به سواد بانوان نمی‌شد. اغلب بی‌سواد یا کم‌سواد بودند. آنقدر که اگر یک مرد با زنی با شش کلاس درس ازدواج می‌کرد می‌گفتند زن فلانی باسواد است و نوشتن بلد است. آدم‌های بی‌سواد اختیار دست خودشان نیست. به هر طرف که دیگران بخواهند رانده می‌شوند. دیگران به جایشان تصمیم می‌گیرند. هرچند دو چشم بینا دارند اما نمی‌توانند راه را ببینند. درست مثل کودکی که مادر می‌تواند برای سواد نداشتنش سر او شیره بمالد و دروغ‌های مصلحتی بگوید.

امام خمینی(ره) طاقت نداشت ضعف و زبونی مردمش را ببینند. نمی‌توانست جفایی را که به واسطه بی‌سوادی به مردم می‌شد تحمل کند. فکر کرد شاید مردم شرایط درس خواندن ندارند، اما این وظیفه دولت و حکومت است که مردمان کشورش را مسلح به علم و ایمان کند. این بود که در دی ماه سال ۵۸ و درست در آستانه یک‌سالگی جشن انقلاب اسلامی سازمان نهضت سوادآموزی را پایه‌گذاری کرد. طرح مأموریت معلمان در مناطق دورافتاده آغاز و لیستی از بی‌سوادهای روستایی تهیه شد.

اوج مبارزه با بی‌سوادی بعد از صدور فرمان امام(ره) با نقش پررنگ مسئولان اولیه نظام به‌ویژه اعضای شورای انقلاب بود که از آن میان می‌توان به استاد شهید مطهری، شهید باهنر، شهید رجایی و نمایندگان ولی فقیه در اکثریت استان‌ها اشاره کرد. امام خمینی(ره) به‌درستی این نیاز را تشخیص و برای درمانش سازمان نهضت سوادآموزی را بنا نهادند.

سبک کار و تلاش

انقلاب اسلامی و ترویج خدمت‌رسانی در سایه جهاد سازندگی

همه با هم جهاد سازندگی

مهدی مهاجر

پیر جماران نمی‌توانست آن همه ظلم و بی‌مهری را در حق روستاییان تحمل کند. ایران آباد یعنی از غرب تا شرق، از شمال تا جنوب با همه آدم‌هایی که در هر نقطه‌اش زندگی می‌کنند. کسی حق نداشت برای خوشبختی و نیاز آدم‌ها خط‌کشی کند و آنها را فقط مختص زندگی شهری بداند. او معتقد بود هر کس زیر پرچم سه‌رنگ نفس می‌کشد حق آبادانی دارد. این بود که در سال ۵۸ جهاد سازندگی به دستور ایشان تأسیس شد و در سال‌های پس از انقلاب با شعار «همه با هم جهاد سازندگی» سبک رفتار مردم را به سمت کار و تلاش و خدمت‌رسانی به محرومین برد و گام‌های بلندی برای آبادانی ایران اسلامی برداشت.

روایت اول: خانه‌های ویران را دوباره با عشق می‌سازند

روستا را سیل برده است. اندک وسایل به‌دردبخور زندگی‌ها روی آب می‌رقصند. گریزی از حادثه نیست اما آنچه تلخی حادثه را کم می‌کند روح مهربانی است. امدادگران از هر سازمان و ارگانی خدمت رسانده‌اند و در روزهای بحرانی کنار مردم ایستاده‌اند. ایستاده‌اند تا رنجشان کم شود و تلخی این ویرانی برایشان آسان‌تر. ولی کمی بعد تنها می‌شوند. خودشان می‌مانند و خانه‌های ویران و امیدهایی که در هم شکسته است. حالا مردان بی‌ادعایی پا به دیار آب برده می‌گذارند و همه جا رنگ امید و زندگی می‌پاشند. آدم‌هایی که نگاهشان به لبخند خداوند است و دستشان به سوی خلق گشوده. خانه‌ها را از اول می‌سازند. دشوار است اما شدنی است. زیرا با ملات عشق دیوارها را بالا می‌برند. آنها آمده‌اند بسازند تا خودشان در کارگاه آدمیت ساخته شوند.

روایت دوم: دست‌هایی که به بچه‌های روستا مدرسه هدیه می‌دهند

چمدانش را بسته و آماده سفر است. مادر چون همیشه او را با مهربانی و امید بدرقه می‌کند و به خدا می‌سپارد. تصمیمش را گرفته، باید برود. با دوستان جوان‌تر از خودش که مثل او مشتاقند. اولین بار است که به چنین اردوهایی می‌رود. دوستش بارها رفته و از لذتش سخن‌ها گفته است اما او برای اولین بار همراهی‌اش می‌کند. می‌خواهد بداند توی این سفرها چه بر رفیقش می‌گذرد که حاضر نیست لذتش را با هیچ پول یا متاع دنیایی عوض کند. می‌خواهد حالش را بفهمد. هنوز برایش قابل درک نیست که مدرسه ساختن در جایی که ته نقشه است چه لذتی دارد. اما معجزه لبخندهای کودکان معصوم که چشم‌انتظار دویدن در کلاس درس هستند او را هم دچار می‌کند. حالا او هم لذت بودن کنار مردم بی‌ریا و یکرنگ روستا که او و دوستانش را معجزه دستان خداوند می‌دانند با هیچ چیزی عوض نمی‌کند.

جهاد مهربانی در دورافتاده‌ترین نقطه‌ها

بی‌تردید جهاد سازندگی یکی از زیباترین هدیه‌های انقلاب شکوهمند اسلامی است. پیر جماران، نمی‌توانست آن همه ظلم و بی‌مهری را در حق روستاییان تحمل کند. ایران آباد یعنی از غرب تا شرق، از شمال تا جنوب، با همه آدم‌هایی که در هر نقطه‌اش زندگی می‌کنند. کسی حق نداشت برای خوشبختی و نیاز آدم‌ها خط‌کشی کند و آنها را فقط مختص زندگی شهری بداند. او معتقد بود هر کس زیر پرچم سه‌رنگ نفس می‌کشد، حق آبادانی دارد. این بود که در سال ۵۸ جهاد سازندگی به دستور ایشان تأسیس شد. هدف اصلی این جهاد، آبادانی روستاهای دور از رفاه بود که در دوران حکومت پهلوی مهجور مانده بودند. بسیاری از جهادگران، دعوت به این حرکت انسان‌دوستانه را لبیک گفتند و راهی روستاها و مناطق محروم شدند. آنجا را برق‌رسانی کردند، بسیاری از جاده‌ها آسفالت شد. خیلی مدرسه‌ها بنا شد و صدها کار دیگر که فقط از یک جهادگر برمی‌آمد. کسی که بدون چشمداشت مالی، خدمت کند و هدفش رضایت مردم باشد. اصلاً جهاد یعنی مجاهدت و مبارزه. سازندگی هم که یک عبارت مثبت و پرامید است. وقتی کنار هم بیاید پازل مهربانی کامل می‌شود و اسمش می‌شود جهاد مهربانی!

فرقی نمی‌کند در کدام جبهه باشی و جهادت چه رنگ و بویی داشته باشد. همین که در راه خدا و رضایت اوست جهادت را فی سبیل الله و مقرب می‌کند. حالا خواه جهاد یک معلم باشد برای درس دادن، خواه یک سرباز باشد در میدان کارزار و خواه یک کارآفرین اقتصادی که همه‌شان به یک ندا لبیک گفته‌اند. حتماً می‌پرسید چرا باید جهادگر شوند؟ چرا باید بدون منفعت در این دنیایی که هیچ سلامی بی‌طمع نیست برای آنهایی که نمی‌شناسند خدمت کنند. این دیگر بازمی‌گردد به روحیه آدم‌ها. بعضی‌ها مدام روح خود را در آیینه خدمت به خلق خدا صیقل می‌دهند، بعضی‌ها خودشان را در این سفرهای وقت و بی‌وقت پیدا می‌کنند. بعضی‌ها می‌روند تا یادشان بماند دنیا فانی است و آنچه از آدمی می‌ماند نام و یک یاد نیک است. بعضی‌ها لبخند شادمانه یک کودک روستایی را با هیچ لذتی عوض نمی‌کنند. بعضی‌ها می‌روند که مغرور نباشند و به دنیای پر زرق دل نبندند. می‌روند که عیار مردانگی‌شان را بسنجند. هر کدام با هر دلیلی که بروند نیتشان محترم است. حالا که دشمن چشم طمع به این وطن دوخته و خیال از سر بیرون کردن این رؤیا را ندارد، حالا که نشسته تا ویرانی این سرزمین تاریخی را جشن بگیرد، نباید اجازه داد محدودیت‌ها و کمبودها مردم را از زندگی ناامید کند. نباید گذاشت سیل و زلزله از پا درشان بیاورد. نباید سنگر روستاها را خالی کرد. باید با آبادانی و رونق هرچه تمام‌تر ایران را به نمایش گذاشت.

همه می‌توانیم جهادگر باشیم

حالا دیگر دوره جنگ تمام شده است، روزهایی که جهادگران مهندسی جنگ می‌کردند و پل و سنگر می‌ساختند. حالا شرایط فرق کرده است. عده‌ای مثل شهید حججی‌ها جهادگر میدان مبارزه می‌شوند و عده‌ای جهادگر میدان آبادسازی و به قول خودمان سازندگی. مثل پزشک‌های بی‌ادعایی که فارغ از دستمزدهای آنچنانی، دل به دل مردمان مناطق محروم می‌دهند و شب‌ها از دردشان خواب به چشم ندارند. مانند جهادگرانی که در عرصه فرهنگ سنگ تمام می‌گذارند و با تلاش بسیار سعی دارند فرهنگ مناطق دورافتاده کشور را ارتقا ببخشند تا جانی دوباره بگیرد. مثل آنهایی که پای هر درد این مردم بی‌ادعا مانده‌اند و غمشان را با هر قلم یا قدمی خورده‌اند. جهاد قلم یعنی از دردها نوشتن، یعنی زبان مردم بودن برای شنیده شدن حرف‌هایشان. وقت آن است که به جهادگر شدن کمی اندیشه کنیم. کافی است هر کدام از ما بخشی از علم و هنر خود را متعلق به مردم این سرزمین بدانیم. کافی است با هم بخندیم و موقع گریه‌ها کنار هم باشیم. کافی است کمی بالاتر از نوک بینی خودمان را ببینیم و سرگذشت زندگی مردمانی که چند قدم آن طرف‌تر با دغدغه‌های اولیه زیستن دست و پنجه نرم می‌کنند را بدانیم.

بی‌تردید جهاد سازندگی یکی از زیباترین هدیه‌های انقلاب شکوهمند اسلامی است. پیر جماران، نمی‌توانست آن همه ظلم و بی‌مهری را در حق روستاییان تحمل کند. ایران آباد یعنی از غرب تا شرق، از شمال تا جنوب، با همه آدم‌هایی که در هر نقطه‌اش زندگی می‌کنند. کسی حق نداشت برای خوشبختی و نیاز آدم‌ها خط‌کشی کند و آنها را فقط مختص زندگی شهری بداند. او معتقد بود هر کس زیر پرچم سه‌رنگ نفس می‌کشد، حق آبادانی دارد. این بود که در سال ۵۸ جهاد سازندگی به دستور ایشان تأسیس شد

سبک مراقبت

انقلاب اسلامی و ترویج بهداشت و درمان در سایه بسیج ملی

مرهمی بر زخم‌ها و دردها

حسین گل‌محمدی

روزگاری در روستاها آب شرب نبود. بهداشت نبود. طاعون و وبا می‌افتاد به جان مردم و یقه‌شان را رها نمی‌کرد. آب شرب اصلاً در روستاها معنی نداشت... حالا دیگر خبری از وبا و طاعون و مخملک و... نیست. حالا آنقدر پیشرفت کرده‌ایم که زنانمان را در حین زایمان‌های سخت از دست ندهیم. ما نه تنها توانسته‌ایم در حوزه پزشکی به جایگاه والایی دست یابیم بلکه در عصر حاضر یکی از مدعیان مهم در حوزه توریسم سلامت هستیم.

روایت اول: دیگر کسی در غربت نمی‌میرد

مطب دور سرش می‌چرخد. حال خوشی ندارد. آنچه را که شنیده باور نمی‌کند. چه درد بزرگی! عجب مصیبتی! با چشمان گرد شده از تعجبش به دهان دکتر خیره می‌شود و دنبال یک معجزه می‌ماند. منتظر می‌ماند تا دکتر در کنار خبر بدی که داده یک روزنه امید نشانش بدهد. خاطره خوبی از این درد ندارد. سال‌ها قبل مادرش در جوانی به بیماری مبتلا شد و دکترها از علاجش ناتوان بودند. امکانات برای درمانش کافی نبود و به زحمت همه خانه زندگی‌شان را فروختند تا بتوانند او را در یک کشور اروپایی درمان کنند و وقتی به ایران بازمی‌گردد یک مادرِ سالم و بی‌درد باشد. اما آنچه او را کشت درد غربت و تنهایی بود. کم رنجی نبود برای خودش! حالا چهل و چند سال بعد قرعه به نام دخترش افتاده است. قلبش از رنج تیر می‌کشد. دکتر او را مطمئن می‌کند که بیماری قابل درمان است و اگر همکاری خانواده باشد و همه دستورها را مو به مو انجام دهد سرطان نابود می‌شود. می‌خواهد تجربه مرگ مادرش را در غربت بگوید اما دکتر کلامش را قطع می‌کند. حالا اوضاع فرق کرده است. ۴۰ سال از آن روزهای سخت سپری شده و حالا ایران برای خودش قطب مهم پزشکی محسوب می‌شود. حالا بهترین و مجرب‌ترین پزشک‌های متخصص دنیا را دارد.

روایت دوم: سفر به ایران برای بچه‌دار شدن

سلیمه همین یک دختر را دارد که آن هم از بخت بد نازاست و شوهرش خیال دارد او را ترک کند. زنی می‌خواهد که برایش بچه بیاورد. به سلیمه گفته‌اند حالا که همه راه‌ها را رفته آخری را نیز تجربه کند. سفر به ایران و رفتن به شهر تاریخی یزد آخرین تیر اوست؛ چراکه یزد یکی از بهترین و مجهزترین کلینیک‌های ناباروری را داراست و خیلی‌ها را دست پر راهی خانه کرده است. آرام پلک‌هایش را روی هم می‌گذارد. فردا باید ترک وطن کند و راهی شهر بادگیرها شود و یک بار دیگر بختش را بیازماید.

روایت سوم: دست‌های شفابخشی که التیام می‌بخشند

توی روستا غلغله است. ولوله‌ای به پاست. توی خانه بهداشت جای سوزن انداختن نیست. انگار آدم مهمی آمده است. پرستار بدون خستگی مردم را برای ویزیت نزد دکتر می‌فرستد. او هم اسامی بیماران نیاز به عمل را یادداشت می‌کند تا مقدمات این مهم انجام شود. فردا روز مهمی است. دکتر و همکارانش دردهای اهالی روستا را با دستان شفابخششان التیام می‌بخشند و خانه بهداشت پر می‌شود از خنده مردان و زنان خسته‌ای که حالا باری از روی دوششان کم شده است و شب را بدون درد می‌آسایند.

چتر سلامت بر سر ایران گسترده شد

روزگاری ما مسافر اروپا بودیم و دستمان به چشم و علم دکترهای خارجی. جواب آزمایش‌های مهم را می‌فرستادیم خارج تا دکترهای متخصص جواب بدهند و شورای پزشکی تشکیل دهند. بسیاری از بیماران جنگی ما مجبور به ترک دیار بودند به امید به دست آوردن نسبی سلامتشان. اوضاع خوب نبود. اوضاع روستاها از شهر هم بدتر. دکتر کم بود و همه جا پر از دکترهای هندی. حتماً بزرگ‌ترهای ما از ویزیت دکترهای هندی در ایران خاطره دارند، اما خیلی زود وابستگی‌ها کم شد و ایران توانست مثل یک کودک نوپا روی پای خودش بایستد و اولین قدم‌ها را در مسیر خودکفایی بردارد. اتفاقات زیادی افتاد بود. دشوار بود اما شدنی! در زمان پهلوی، تنها ۳۷ درصد از شهرهای ایران دارای بیمارستان بودند اما حالا بعد از گذشت ۴۰ سال از آن روزها، تقریباً ۹۷ شهرهای وطن دارای بیمارستان هستند که این خودش نشانه شکوفایی و گسترش عدالت اجتماعی در حوزه بهداشت و درمان است. این در حالی است که اکثر شهرها و روستاهای ایران نیز از بیمه سلامت برخوردارند. روزگاری در ایران اگر کسی خیال دکتر شدن و تخصص گرفتن به سرش می‌افتاد باید ترک وطن می‌کرد و به امید تحصیل راهی غربت می‌شد اما حالا دانشکده‌های پزشکی بسیاری در حال فعالیت است و اگر روزی فقط هشت رشته تخصصی داشتیم حالا در تمام حوزه‌ها پرورش یافته‌های متخصصی داریم که نیاز به خارج از کشور را مرتفع می‌کنند.

یادتان هست؟ روزگاری مردم برای درمان بسیاری از دردهای خود ناچار بودند داروهای خود را از خارج کشور تأمین کنند، اما اکنون به لطف شکوفایی‌های علمی، بیش از ۹۵ درصد نیازهای دارویی کشور در داخل تولید می‌شود. ما می‌توانیم بسیاری از داروهای مورد نیاز خود را تولید و حتی صادر کنیم. ما توانسته‌ایم به مدد دانش متخصصان بلندمرتبه ایرانی، فلج اطفال را که زمانی چون بختک به جان‌ها افتاده بود کاملاً ریشه‌کن و نابود کنیم. توانستیم بسیاری از واکسن‌ها را خودمان تولید کنیم. ما توانستیم با بسیج ملی ریشه بیماری‌های واگیردار را از ایران برچینیم. حالا دیگر خبری از وبا و طاعون و مخملک و... نیست. حالا آنقدر پیشرفت کرده‌ایم که زنانمان را در حین زایمان‌های سخت از دست نمی‌دهیم. مرگ و میرهای ناشی از زایمان‌ها امروز دیگر دغدغه کسی نیست و این یعنی ما به استانداردهای لازم در حوزه سلامت رسیده‌ایم. ما توانسته‌ایم خانه‌های بهداشت روستایی را گسترش دهیم و فرهنگ درمان و بهداشت را حتی در دورافتاده‌ترین مناطق بهبود بخشیم. حالا ما جزو بهترین‌ها در حوزه پزشکی به حساب می‌آییم و مؤسسه رویان ایران خاری است در چشم دشمنان. حالا ایران جزو ۱۰ کشور برتر جهان در حوزه درمان ناباروری است و مؤسسه رویان به تنهایی جزو چهار مؤسسه برتر دنیا محسوب می‌شود. روزگاری توی روستاها آب شرب نبود. بهداشت نبود. طاعون و وبا می‌افتاد به جان مردم و یقه‌شان را رها نمی‌کرد. آب شرب اصلاً در روستاها معنی نداشت. اما کم‌کم نهال انقلاب به ثمر نشست و جوان‌های ایرانی با همت و پشتکار این حق اولیه انسانی را در تمام روستاهای ایران زمین تقسیم کردند و حالا تمام روستاها از نعمت آب شرب برخوردارند. ما نه تنها توانسته‌ایم در حوزه پزشکی به جایگاه والایی دست یابیم بلکه در عصر حاضر یکی از مدعیان مهم در حوزه توریسم سلامت هستیم. هر ساله تعداد زیادی از مسافران خارجی با دلایل خاص پزشکی راهی ایران می‌شوند و ما پیشرفت‌های چشمگیری در این زمینه داشته‌ایم. همه جای این آب و خاک مقدس، سرشار از نعمت است. گنبدهای نمکی‌مان در زمینه نمک‌درمانی، چشمه‌های جوشان آب معدنی و وجود چشمه‌های آب گرم در حوزه آب‌درمانی، وجود بهترین متخصصان و امکانات برای درمان بیماری سرطان، جراحی قلب و عروق و جراحی پلاستیک و زیبایی از مهم‌ترین گزینه‌های توریسم سلامت هستند که هر گردشگری را برای ورود به این خطه جادویی ترغیب می‌کنند. اما انگار برای بعضی‌ها مرغ همسایه غاز است و نعمت‌های سرشار وطن را نمی‌بینند. پیشرفت و تکنولوژی فقط در سایه تلاش و تقویت دانش ممکن است. نمی‌شود نخبه‌هایمان را به امید زندگی بهتر راهی اروپا کنیم و انتظار موفقیت و سربلندی داشته باشیم. ما حرف برای گفتن زیاد داریم اگر پیش از همه خودمان باور کنیم و برای تقویت داشته‌هایمان وقت و هزینه صرف کنیم. هنوز گام‌های بسیاری را باید برداریم.

ما نه تنها توانسته‌ایم در حوزه پزشکی به جایگاه والایی دست یابیم بلکه در عصر حاضر یکی از مدعیان مهم در حوزه توریسم سلامت هستیم. هر ساله تعداد زیادی از مسافران خارجی با دلایل خاص پزشکی راهی ایران می‌شوند و ما پیشرفت‌های چشمگیری در این زمینه داشته‌ایم